



ابابیل: پرندگان یا مأموریت نابودی اصحاب فیل

این واژه یک بار در سوره فیل در یاد کرد پرندگان نابودکننده اصحاب فیل* آمده است: ﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ مَّا كُوِّلٌ﴾. (فیل/۱۰۵، ۳-۵) کاربرد نادر واژه «ابابیل» در عربی سبب پیدایش اختلاف بسیار درباره این لغت و ریشه آن میان واژه پژوهان شده است؛ هر چند نمونه‌هایی اندک‌شمار از کاربرد این واژه در دوره پیش از اسلام در اشعار عرب گزارش شده است.^۱ برخی آن را از ریشه عربی «ا-ب-ل» و بدون مفرد شمرده^۲ یا مفرد آن را «أَبُول» و «إِبِيل» و «ایبال» و «إِبَال»^۱ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۲؛ روض الجنان، ج ۲۰، ص ۴۱۳؛ واژه‌های دخیل، ص ۹۸-۹۹؛ تاج العروس، ج ۱۴، ص ۵، «بل».

۲. معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۹۲؛ الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۱۸؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶، «بل».

دانسته‌اند.^۳ گروهی نیز آن را غیر عربی از واژه ایرانی «آبله» شمرده‌اند.^۴ سروده‌های فراوانی از شاعران عرب درباره این رخداد با اشاره به این پرندگان نقل شده است.^۵

اختلافات درباره معنای ابابیل نیز کمتر از اختلاف درباره ریشه و اشتقاق آن نیست. عده‌ای آن را به معنای گروه‌های حلقه حلقه و جدا از هم^۶ یا گروه‌هایی از پرندگان در دسته‌هایی جداگانه و در حال حرکت پشت سر هم به صورت پیوسته شمرده‌اند.^۷ گروهی نیز ابابیل را به معنای دسته پرستوها دانسته‌اند؛^۸ هر چند معلوم نیست که آن را معنای لغوی

۳. معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۹۲؛ جامع البیان، ج ۳۰، ص ۳۸۱-۳۸۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص ۱۹۸.

۴. اعلام قرآن، ص ۱۵۹.

۵. نک: اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶. السیرة النبویه، ج ۱، ص ۵۴-۵۵؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۵؛ تاج العروس، ج ۱۴، ص ۵.

۷. تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۳۸۹؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶، «بل».

۸. شرف‌النبی، ص ۲۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۱۰۰.

این کلمه شمرده‌اند یا مصداق مورد نظر از دسته پرنده‌ها در رخدادهای اصحاب فیل را پرستو می‌دانند. گاه نیز صرفاً برای تشبیه، این پرندگان را پرستو خوانده و آن‌ها را از نوع ناشناخته و غیر متعارف شمرده و وصف‌هایی افسانه‌گونه برایشان یاد کرده‌اند؛ مانند این که ایشان را منقار مرغان بود و چنگال سگان و سرهای شیران.^۱ رنگشان نیز را سفید، سیاه یا سبز با منقار زرد شمرده‌اند.^۲ در برابر، گروهی با نگرشی تاریخی سعی کرده‌اند که آن را پرنده‌ای معمولی و شناخته شده در مکه معروف به کبوتر حرم، از جنس و نسل همان ابابیل بشمرند.^۳ پیرو اختلاف دیدگاه‌ها در معنای کلمه، نقش نحوی آن نیز متفاوت شده است؛ به این سان که ممکن است اسم عَلم برای پرندگان خاص یا وصف برای پرندگان مورد نظر دانسته شود.

این پرندگان مأموران عذاب الهی برای نابود کردن اصحاب فیل بوده‌اند. اصحاب فیل به رهبری ابرهه* و به قصد تخریب کعبه، عازم مکه شدند و در آستانه محدوده حرم الهی، فیل‌هایشان از حرکت ایستاد.^۴ بر پایه روایتی از عیید بن عمیر لیشی، چون خداوند نابودی

اصحاب فیل را اراده کرد، پرنده‌گانی را از سوی دریا گسیل داشت که سیاه و سفید و شبیه خفاش بودند و همراه هر پرنده‌ای سه ریگ سیاه و سفید بود که دو ریگ را در چنگال و سومی را در منقار حمل می‌کردند.^۵ آنان بر فراز سپاه صف آراستند و در حالی که فریادهایی جیغ‌گونه می‌کشیدند، سنگ‌ها را بر سر سپاهیان رها کردند. این سنگ‌ها به هر سو که اصابت می‌کرد، از سوی دیگر بیرون می‌آمد.^۶ بر پایه روایتی دیگر، هنگامی که ابابیل برای نابود کردن اصحاب فیل به آسمان کعبه رسیدند، ابتدا بر فراز کوه ابوقییس رفتند و سپس به سمت خانه کعبه روانه شدند و هفت بار گرد آن طواف کردند و سپس به صفا و مروه رفتند و فاصله دو کوه را هفت بار سعی کردند. سپس به قصد مأموریت اصلی خویش که صیانت از خانه کعبه و کشتن سپاهیان ابرهه بود، روانه شدند.^۷

گفته شده که «سَجِیل» پاره سنگی بوده که در آتش جهنم پخته شده^۸ و نیز آن را واژه فارسی سَنگِ گِل^۹ به معنای سنگی از جنس گِل دانسته‌اند.^{۱۰} (← سَجِیل) در دیدگاه غیر

۵. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۵۷؛ الکامل، ج ۱، ص ۴۴۵.

۶. دلائل النبوه، ج ۱، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۷. الامالی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۸. شرح اصول الکافی، ج ۱۱، ص ۴۶۵.

۹. الصافی، ج ۵، ص ۳۷۶.

۱۰. جامع البیان، ج ۳۰، ص ۳۸۴.

۱. روض الجنان، ج ۲۰، ص ۴۱۳.

۲. نک: جامع البیان، ج ۳۰، ص ۳۸۳.

۳. اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴. المصنف، ج ۸، ص ۲۳۴.

◀ منابع

اخبار مکه: الازرقی (م. ۲۴۸ق.)، بیروت، دار الاندلس، ۱۴۱۶ق؛ اضواء البیان: محمد الامین الشنقیطی (م. ۳۹۳ق.)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق؛ اعلام قرآن: خزائلی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ش؛ الامالی: المفید (م. ۴۱۳ق.)، به کوشش غفاری و استاد ولی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق؛ البدایة و النهایة: ابن کثیر (م. ۷۷۴ق.)، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق؛ تاج العروس: الزبیدی (م. ۱۲۰۵ق.)، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق؛ تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک): الطبری (م. ۳۱۰ق.)، به کوشش گروهی از علماء، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ق؛ الصافی: الفیض الکاشانی (م. ۱۰۹۱ق.)، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۲ق؛ التفسیر الکبیر: الفخر الرازی (م. ۶۰۶ق.)، قم، دفتر تبلیغات، ۱۴۱۳ق؛ التفسیر الکاشف: مغنیه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ق؛ تهذیب اللغة: الزهري (م. ۳۷۰ق.)، به کوشش الیبازی؛ جامع البیان: الطبری (م. ۳۱۰ق.)، به کوشش صدقی جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق؛ تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن): القرطبی (م. ۶۷۱ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق؛ الدر المنثور: السیوطی (م. ۹۱۱ق.)، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۶۵ق؛ دلائل النبوه: البیهقی (م. ۴۵۸ق.)، به کوشش عبدالمعطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق؛ دلائل النبوه: البیهقی (م. ۴۵۸ق.)، به کوشش عبدالمعطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق؛ روض الجنان: ابوالفتح رازی (م. ۵۵۴ق.)، به کوشش یاحقی و ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ش؛ السیره النبویه: ابن هشام (م. ۲۱۸ق.)، به کوشش السقاء و

مشهور در تلاش برای طبیعی نشان دادن این حادثه، «ابابیل» نام پرندگان یا حشراتی ناقل بیماری آبله یا چیزی شبیه آن شمرده شده است. بیهقی نقل می کند که پس از آشکار شدن مرغان ابابیل، روی پوست بدن اصحاب فیل دانه های آبله ظاهر شد و این نخستین بار بود که بیماری آبله دیده می شد.^۱ ابن کثیر نیز نابودی قوم ابرهه را به وسیله وبای جدری دانسته است که نوعی آبله بود و پرندگان حامل آن بودند.^۲ در برخی گزارش های تاریخی نیز از وجود نشانه هایی چون خارش پوست در میان سپاهیان ابرهه یاد شده است.^۳ برخی تفاسیر معاصر نیز این دیدگاه را بازتابانده و سبب کشته شدن سپاهیان ابرهه را سنگ هایی دانسته اند که پرندگان می افکندند و باعث ابتلای آنان به بیماری آبله می شد و گوشت بدنشان را می ریخت و به مرگشان می انجامید.^۴ در نقلی دیگر، ابابیل از جنس پشه و مگس شمرده شده اند که امراض و آلودگی هایی را منتقل می کردند و این آلودگی به وسیله باد پراکنده می شد.^۵ این دیدگاه را پژوهشگران نقد کرده اند.^۶

۱. دلائل النبوه، ص ۱۲۴.

۲. البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۲۷۵.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۴۶؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۹۴.

۴. تفسیر الکاشف، ج ۷، ص ۶۱۰-۶۱۱.

۵. مجلة المنار، ش ۳۲، ص ۲۴، «فتاوی المنار».

۶. اضواء البیان، ج ۹، ص ۱۰۵.

بمولانا الوزير الباشا حسن است، به بیان فضیلت‌های حرمین شریفین و شرح خدمات وزیر حسن پاشا به این دو شهر پرداخته و اطلاعاتی تاریخی از وضع مکه و مدینه در این دوره ارائه کرده است.

نویسنده، فرزند محمد قطب الدین نهروالی (م. ۹۹۰ ق.) از مورخان مشهور مکه و مؤلف *الإعلام بأعلام بیت الله الحرام** در تاریخ محلی مکه است. برخی منابع به نویسنده و پدرش محمد بن قطب الدین نسبت قادری و خرقانی نیز داده‌اند که گویا به گرایش‌های صوفیانه آنان اشاره دارد.^۱ شرح حال نگاران از محمد بن قطب الدین اندک نوشته‌اند و برخی معتقدند که قطب الدین نهروالی فرزند پسر نداشته است؟ ولی قطب الدین، خود، در سفرنامه‌اش تصریح کرده که در سفر به مدینه، پسرانش از جمله محمد با او بوده‌اند.^۲ تاریخ تولد و مرگ محمد بن قطب الدین دانسته نیست. تنها از تاریخ پایان تألیف کتاب (۱۰۰۵ ق.) می‌توان دوره حیات او را حدس زد.^۳ زرکلی این کتاب را نوشته قطب الدین

دیگران، بیروت، المكتبة العلمية؛ شرح اصول کافی: محمد صالح مازندرانی (م. ۱۰۸۱ ق.)، به کوشش سید علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق؛ شرف النبی: خرگوشی (م. ۴۰۶ ق.)، به کوشش روشن، تهران، بابک، ۱۳۶۱ ش؛ الصحاح: الجوهری (م. ۳۹۳ ق.)، به کوشش احمد العطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ ق؛ الکامل فی التاریخ: ابن اثیر علی بن محمد الجزری (م. ۶۳۰ ق.)، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق؛ لسان العرب: ابن منظور (م. ۷۱۱ ق.)، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق؛ مجلة المنار: زیر نظر محمد رشید رضا، ش ۳۲، جمادی الاخری، ۱۳۵۰ ق، «فتاوی المنار»؛ مجمع البحرین: الطریحی (م. ۱۰۸۵ ق.)، به کوشش احمد الحسینی، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق؛ مجمع البیان: الطبرسی (م. ۵۴۸ ق.)، به کوشش گروهی از علما، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۵ ق؛ المصتف: ابن ابی شیبہ (م. ۲۳۵ ق.)، به کوشش سعید محمد، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق؛ معانی القرآن: الفراء (م. ۲۰۷ ق.)، به کوشش نجاتی و نجار، مصر، دار الکتب المصریه؛ واژه‌های دخیل در قرآن مجید: آرتور جفری، ترجمه: بدره‌ای، توس، ۱۳۷۲ ش.

عبدالحمید کاظمی



ابتهاج الانسان و الزمن: کتابی در تاریخ

محلی مکه و مدینه، نوشته محمد بن محمد قطب

الدین نهروالی مکی حنفی (زنده در ۱۰۰۵ ق.)

این کتاب که نام کاملش *ابتهاج الانسان و*

الزمن فی الاحسان الواصل للحرمین من الیمن

۱. هدیه العارفين، ج ۲، ص ۲۶۲؛ معجم المؤلفين، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛

معجم المطبوعات، ج ۲، ص ۱۸۷۱.

۲. سمط النجوم، ج ۴، ص ۳۹۳.

۳. التاریخ و المورخون، ص ۲۵۷.

۴. نك: معجم المؤلفين، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ هدیه العارفين، ج ۲،

ص ۲۶۲.